



## ثابت و متغیر در دین

پدیدآورنده (ها) : حایری، سید کاظم

علوم اجتماعی :: نشریه روش شناسی علوم انسانی :: بهار ۱۳۷۵ - شماره ۶ (ISC)

صفحات : از ۹۵ تا ۱۰۰

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/24063>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۷/۱۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



## مقالات مرتبط

- ثابت و متغیر در نگاه امام خمینی، علامه طباطبایی و شهید صدر
- بررسی همخوانی دین ثابت و نیازهای متغیر بشری در نگاه علامه طباطبایی
- ثابت و متغیر در دین
- معیارها و مصادیق ثابت و متغیر در اندیشه ی شهید مطهری
- بررسی تغییر احکام شرعی در گذر زمان و مکان
- جداسازی ثابتها و متغیرها در دین
- تأثیر زمان و مکان بر قوانین جزایی اسلام
- نقش زمان و مکان در استنباط
- عرف و جایگاه آن در استنباط احکام شرعی
- ندهای جاودانی در خطابات قرآنی
- تحلیل مؤلفه های مفهومی دین
- ماهیت احکام امضایی (از رهگذر بررسی تطبیقی آرای مرحوم محقق اصفهانی و امام خمینی)

## عناوین مشابه

- بررسی همخوانی دین ثابت و نیازهای متغیر بشری در نگاه علامه طباطبایی
- ثابت و متغیر در دین
- احکام ثابت و متغیر در اسلام
- بررسی و مقایسه اثر هشت هفته تمرین مقاومتی با شدت‌های ثابت و متغیر بر فاکتور رشد اندوتلیال عروقی در مردان جوان فوتبالیست
- اصول ثابت و متغیر رفتار نظام سلطه در قبال مسئله فلسطین
- مقررات ثابت و متغیر در اسلام
- زمینه‌های ثابت و متغیر در فقه اسلام
- اصول فقه احکام ثابت و متغیر در روایات (قسمت اول)
- شناسایی عناصر ثابت و متغیر نظام جمهوری اسلامی ایران در رویکرد قانون اساسی
- ثابت و متغیر در نگاه امام خمینی، علامه طباطبایی و شهید صدر

# ثابت و متغیر در دین

● یکی از شاخه‌های مسأله ثابت و متغیر در دین، وجود یا عدم احکام امضایی (تأییدی) در دین است. اگر این تقسیم احکام به تأسیس و امضایی پذیرفته شود. اولین سؤالی که این بحث در پی خواهد داشت، این است که ملاک تأیید برخی از سیره‌های عرفی چیست؟ آیا عقلانیت سیره است؟ و در این صورت چنانچه این ملاک در روابط حقوقی و اجتماعی عرف امروز نیز وجود داشته باشد، آیا می‌توان امضاء و تأیید شارع را به این موارد نیز سرایت داد؟

و اگر این تقسیم پذیرفته نشود چگونه می‌توان تأیید شارع (قانون‌گذار دین) را نسبت به برخی از عرفیات زمان نزول آیات قرآن و صدور روایات معصومین (ع) توجیه و تبیین کرد؟

در این گفتگو سؤالات حاضر را با استاد حوزه علمیّه قم آیة‌الله سیدکاظم حائری مطرح کرده‌ایم، ضمن تشکر از استاد که این فرصت را در اختیار ما گذاشتند، امیداست که این بحث بسیار جدی و مورد نیاز جامعه امروز ما خوانندگان را سودمند افتد.

گفتگو با سیدکاظم حائری  
استاد حوزه نلمیه قم



بسم‌الله الرحمن الرحيم

□ من فکر می‌کنم در این سؤال دو معنا خلط شده و این سؤال به صورت بدی درآمده است، در صورتی که اگر این دو معنا از هم جدا شود، مشکل حل می‌شود، ما به یک معنا می‌گوییم همه احکام تأسیسی هستند، هیچ امضایی نداریم و آن به این معناست که ما عبد خداوند هستیم؛ درست است که خداوند چیزی را که می‌خواهد گاهی مطابق می‌شود با خواسته عرف، ولی ما به این دستور به آن خاطر که مطابق با عرف درآمده عمل نمی‌کنیم، بلکه به این خاطر که خداوند

خواسته و به این معنا، همه احکام تأسیسی می شود.

مثلاً یکی از احکامی که خیلی امضایی بودن آن روشن است، اصل موافقت دین اسلام با خرید و

فروش است، صرفنظر از شرایط آن، در اصل خرید و فروش احل الله البیع وارد شده است، حتی این که از روشن ترین احکام امضایی است، به



معنای اول تأسیسی است، درست است که عقلاً از پیش صحت عقد بیع را می دانستند، اما اگر این نبود که خداوند جعل کرده، ما انجام نمی دادیم، مردم گفته اند

که گفته باشند، ما که عبد مردم نیستیم؛ به این معنا همه چیز تأسیسی می شود. منتهی به یک معنای دیگری می توانیم احکام را دو قسم کنیم، تأسیسی و امضایی،

آن معنای دیگر این است که همان احکامی که همه آن تأسیس است و همه آنها با جعل و قرارداد خداوندی

تأسیس شده ولی جعل خداوندی یا مطابق می افتد با آن چیزی که از قبل پیش عقلاً هست و اگر خداوند هم نمی گفت عقلاً همان را می گفتند، به آن دسته امضایی

می گوئیم و آن دسته ای که عقلاً و عرف نمی دانستند اسمش را می گذاریم تأسیسی، یعنی چیزهای جدیدی که قبلاً در دسترس عقلاً و عرف نبوده، به این معنا ما

تأسیسی داریم و امضایی. پس در اصل، حقیقت و هویت حکم، همه جا یک چیز است و آن جعل و قراردادی است که خداوند قرار می دهد، دیگر

دو قسم ندارد، این با یک دید. اینها را اگر از هم جدا کردیم، آن وقت تمام این مشکلاتی که به نظر می رسد حل می شود.

● به نظر شما مقیاس تأسیس و امضا چه چیزی

است؟

□ مقیاس در تأسیس و امضا دو چیز است. ۱- نگاه

می شود عقلاً بنایی دارند و بر این بنا باعث می شود، لفظ شارع یک ظهور اطلاقی خاصی پیدا کند. مثلاً

ممکن است کسی بگوید اگر نبود بنای عقلاً شاید اطلاق احل الله البیع پا نمی گرفت. احل الله البیع در مقام تشریح است، در مقام تشریح، اطلاق در آن پا

نمی گیرد، ولی چون ضمناً حلیت بیع پیش از آنکه جعل و تأسیس شریعت باشد، یک بنای عقلایی است؛ این بنا و ارتکاز به دلیل لفظی ظهور می بخشد و لذا

هرجایی که یک قرار عقلایی از پیش داشتیم ظهور لفظ منصرف می شود به آنچه مطابق همین قرار باشد و این ظهور حجت است، نه قرارهای متأخر عقلاً، روی

این مبنا قرارهای فعلی به درد نمی خورد، چون متأخر از ظهور اولیه لفظ شارع است.

یعنی مقیاس این می شود که هر قراری که در زمان نص بوده و این قرار اثری بر ظهور عرفی که از نص فهمیده می شود، گذاشت، چونکه ما به مبدأ حجیت

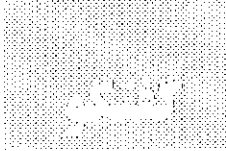
ظهور ایمان داریم، این قرار حجت است، اما اگر قرار از نظر تاریخی بعد از نص بود یا قرار در زمان نص بود ولی نص خودش آمد و قرارداد را نفی کرد یا اصلاً قرار

نمود، در این سه مورد حکم، تأسیسی خواهد بود. ۲- گاه می شود ما قرار و بنای عقلاً و ارتکاز عقلاً را از این

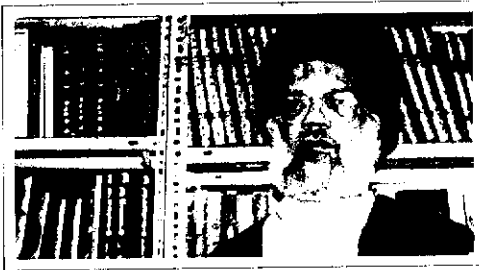
راه نمی خواهیم بپذیریم که اثر روی ظهور لفظ گذاشته، بلکه از این راه می خواهیم بپذیریم که این قرار عقلایی در زمان شریعت بوده و شریعت آن را

دیده و سکوت اختیار کرده و رد نکرده است. این رد نکردن عرفاً دلیل بر امضا است، حال یا عقلاً دلیل بر

امضا است که می گوئیم اگر قبول نداشت، واجب بود بر او رد کند، یا عرفاً دلیل بر امضا است، نمی گوئیم که واجب بود، ولی سکوت شریعت ظهور در موافقت دارد. و این را اسمش را می گذاریم امضا، گرچه به صورت معنای اول باز هم تأسیس است، بنابراین مبنا،



قراردادهای جدید، قراردادهای جدید هم عقلاً مواجه بود با شریعت، اگر می دانست ما اشتباه می کنیم، واجب بود همان موقع بگوید: ایها الناس به چنین



اشباهی نیافتید. گرچه در آن روز قرار بیمه نبود، ولیکن امر هدایت اختصاصی به گمراهانی که در زمان شریعت باشند، ندارد، ما آدمهایی هستیم وقتی ندانیم گمراه هستیم، شریعت لازم است که ما را هم هدایت کند پس سکوت او دال بر امضاء بناهای امروزه هست اما اگر گفتیم و دلالت سکوت شریعت تنها عرفی است، عقلی نیست، پس عرف امکان دارد نسبت به این چیزی که ریشه آن قدیم بوده و خود آن جدید است، استفاده امضا نکند. گاه می گویند که نخیر عرفی هم که باشد چون ریشه آن قدیمی بوده، همان ریشه را امضا کرده، اینها فروعات است، و گاه می شود مطلب مرحوم کمپانی مورد قبول واقع گردد، او می گوید چون شارع خودش سیدالعقلا است، نمی شود چیزی را که عقلا پسندیده اند، شارع نپسندد، روی این مسئله هم مشکلی پیش نمی آید، هر چند قرار جدید است، شارع هم سیدالعقلا است، این هم در هر زمانی همان قرار را خواهد داشت، اینها شکلها و شعبه هایی است که هر کدام برای خودش بحثی دارد که کدام صحیح است و کدام نادرست.

● به نظر شما راه حل مرحوم کمپانی خیلی از مشکلات را حل نمی کند و راهگشا نیست؟

□ می تواند راهگشا باشد ولی مقبول نیست، زیرا سیدالعقلا گاهی با زیردستانش مخالفت می کند، یعنی

آیا بناهای جدید حجت می شود، یا نمی شود، این سؤال پیش می آید، خوب چه کنیم با بناهای عقلایی جدیدی که در آن زمان نبوده، آیا حجت می شوند یا نمی شوند، در اینجا بحث شعبه های متعدد پیدا می کند، آنچه که اول به ذهن می رسد این است که بناهای جدید ارزشی ندارد، چون حجیت آن بناها به خاطر سکوت شریعت بود، و این بناهای جدید چون آن وقت نبوده، سکوت شریعت نظر به آنها نداشته، لذا ارزشی ندارد. ولی این مطلب روی یک سری از مبانی شعبه های متعددی پیدا می کند که به اجمال می گویم:

گاه می شود، بنا جدید است ولی هسته و نکته مرکزی آن قدیم است، فرض کنید بیمه یک عقد جدیدی است، ولی هسته مرکزی آن قدیم است. هسته مرکزی آن اصل قرارداد است، منتهی خود مصداق این قراردادها را مردم حالا انجام می دهند. آن وقت به آنها نرسیده بودند، یا احتیاجی به آن نداشتند، ولی کلاً این که قرارداد باید به آن عمل شود، این یک ارتکاز قدیم است، در اینجا وارد آن بحثی می شویم که آقایان باهم اختلاف دارند که آیا هسته مرکزی یک بنایی اگر قدیم باشد، کافی است از برای اینکه بتوانیم بگوییم سکوت شریعت دلیل بر امضا است؟ حال در نظر آن کسانی که بگویند کافی است حجت می باشد و آنها که کافی نمی دانند، در نظر آنها حجت نمی شود، البته برای موردی که مثال زدیم چون اوفوا بالعقود داریم، به مشکلی بر نمیخوریم، هر چند که قرار جدید است، ولی به هر حال عقد است. در جایی که فقط بخواهیم از سکوت شریعت استفاده کنیم، مبانی متعدد دیگری هم هست، یک نظر می گوید که سکوت شریعت دلالت آن، عقلی است و اشاره کردم که آیا عقلی است یا عرفی. یک نظر می گوید عقلی است، وقتی که عقلی شد، پس هیچ فرقی نمی کند، بین قراردادهای قدیم و

آنها جویری می فهمند و آن سیدالعقلا بهتر می فهمد. یا طور دیگری القا می کند و تذکر می دهد.

● در مورد واجبات عقلی، مثل اموری که مورد نیاز جامعه است و هر عرفی می داند که باید انجام دهد، چرا باید به حکم شارع نیاز داشته باشیم؟

□ برای اینکه ما عبد شارع هستیم، یعنی شما خیال نکنید که ما تنها در عبادیات تابع شارع هستیم، بلکه باید بدانیم که بخش توصیلات هم جزء شریعت است. به دلیل اینکه

۱- حداقل عقاب در مخالفت آن هست، اگر ثواب در موافقت نباشد.

۲- ثواب هم، در صورتی که همان توصیلات به نیت موافقت خاص با شریعت انجام شود، وجود دارد.

● دو مطلب در اینجا هست، یکی اینکه در زمان غیبت که ما دسترسی به حکم واقعی شارع نداریم، چگونه می توانیم بفهمیم که عقلا در حکمی اشتباه کرده اند یا خیر، و دیگر اینکه دلیل شما بر تابعیت از شارع خلاصه اش لزوم ثواب و عقاب است، و این یک مسأله کلامی است، و ما را از بحث اصلی دور می کند. نظر تان درباره این دو مطلب چیست؟

□ - مراجعه

بقاعده های فقهی و نصوص عامه و خاصه و قواعد اصولی از جانب فقیه آگاه مشکل را حل می کند، اما دلیل بر وجوب متابعت از شارع خلاصه می شود در دلیل مولویت خداوندگار عالم که البته آن دلیل کلامی



است، زیرا اصول و وجوب متابعت شارع مسأله کلامی است، اما ثواب و عقاب از توابع مولویت مولی و وجوب اطاعت اوست نه دلیل بر وجوب اطاعت و تابعیت.

● مسأله مهم آن است که با توجه به تاریخ اعراب صدر اسلام، بعضی احکام عبادی اجتماعی مثل قصاص، که در یهودیت نیز بوده، به نوعی تأیید شده است، یا تأیید برخی احکام عرفی مثل؛ حرمت ماههای حرام، و تجویز انواع معاملات و روابط حقوقی مثل ضمانت عاقله، در مورد دیه قتل خطایی، و غیره به نظر شما ملاک این تأییدها چیست و آیا این عمل شارع دلیل بر اینکه در موارد احکام عقلاء نظر خاصی نداشته است، نمی شود؟

□ مواردی را هم داریم که پیامبر (ص) امضا نکرده، و نه تنها پیامبر که شریعت مستمر یعنی ائمه علیهم السلام نیز تأیید نکرده اند، مثل این که عقلا شرب خمر یا مقدار کم شرب خمر را جایز می دانستند، ولی شریعت همین مقدار کم را هم جایز نمی داند، یا مثل حرمت ربا یا موارد دیگر و امثال آن که، زیاد است. لذا ما نمی توانیم به این دلیل اکتفا کنیم و بگوییم چون غالباً شریعت همان مطلب عقلایی را امضا کرده، امروز هم غالب احکام عقلایی مورد تأیید شارع است. این منطق غلط است. چون مخالف آن را هم داریم، و کم هم نیست، بنابراین قاعده اذ جاء الاحتمال، بطل الاستدلال و لذا دیگر نمی توانیم یقین بکنیم.

● چه ضرورتی دارد که ما معتقد باشیم، شریعت در همه شؤون بشر دخالت می کند.

□ به دلیل اینکه شریعت کامل معنائش اینست، باید همه جا را گام بگذارد، دین حالت عرفانی و اخلاقی را در ما ایجاد می کند، ولی نیامده تنها این حالت را به ما بدهد، بلکه قرب الی الله را به ما می دهد، مسائل دنیوی را هم می دهد، نظم به دنیای می دهد.



هدف، سعادت دنیا و آخرت است. این هدف شریعت است. شریعت کبریات را می‌دهد، مثل لاتلقوا باید یکم الی التهلکة، و نظر مرحوم کمپانی که می‌گوید: شریعت سیدالعقلا است و باید با عقلاء موافق باشد، این غلط است، متقدمان و متأخران این نظر را رد کرده‌اند، اشتباه ایشان این است که بین عقل و عقلا خلط کرده است. چون عقلا احکامی که دارند، منشأ حکم آنها تنها عقل نیست، عقل یک منشأ حکم آنان است. عادات، یک منشأ دیگر حکم آنان است، عواطف نیز یک منشأ دیگر حکم آنان است. احکام عقلایی با احکام عقلی این فرق را دارد که احکام عقلی تنها منشأ آن عقل است، ولی احکام عقلایی مجموعه‌ای از و رسومات است که همه آنها در آن اثر می‌گذارد.

● به نظر می‌رسد باید برای موارد تأیید شارع ملاکی پیدا کنیم و الا بحث با کمی شدن ملاک‌مند نمی‌شود، اینکه ما مواردی با وفاق پیدا کنیم و شما مواردی را برخلاف عرف و عقلا مطرح کنید، مسأله‌ای را حل نمی‌کند، گذشته از اینکه تحصیل یقین در اکثر احکام متنی است، به نظر شما این ملاک چه چیزی می‌تواند باشد.

□ به هر حال در اینجا چند قسم را گفتیم، قسم اول این بود که بناهای عقلا ظهور به الفاظ شریعت می‌دهد و طبق این نظر بناهای امروز ما را شامل نمی‌شود. قسم دوم این بود که بنای عقلا موجب می‌شود که سکوت

شریعت دال بر امضا است. قسم سوم این است که گاه می‌شود بگوید بنای عقلا مصداق‌هایی برای کبریاتی که قبلاً شریعت داده، درست می‌کند، از قبیل اوفوا بالعقود که کبری است و مصداقش بیمه است که عقلا آن را کشف کرده‌اند. این روشن است که هر چه قرارداد جدید پیش بیاید، مادام که مصداق برای همان کبریات شریعت باشد حجت است و انجام می‌دهیم و در این قسمت فرقی بین بناهای قدیمی و بناهای جدید نیست. قسم چهارم آن است که وضع مصالح و مفاسد زمانه و روز و مکان و خصوصیات آن اجتماع طوری است که قابل انطباق روی یک کبری کلی نبوده لذا شریعت مجبور شده آنها را واگذار به ولی امر کند، که ولی امر در هر زمان طبق تشخیص مصلحت دستوری دهد؛ این هم یک نوع از آن احکام است که بسیاری از مفاسد و مصالح این جور می‌شود. بر فرض آن زمان چون چاپ به این صورت نبوده، حق چاپ مفهومی نداشته، و امروزه که هست اگر به فتوای امام که می‌فرماید دلیلی بر صحت چنین حقی در کتاب و سنت نداریم، طبق این فتوا به این نتیجه می‌رسیم که خوب ولی امر می‌تواند دخالت کند؛ چون حق چاپ امروزه یک چیز گسترده‌ای شده است و اگر راه را باز بگذاریم کتاب هر کس را بگیریم و چاپ کنیم مفاسد دنبال آن می‌آید که در اینجا ولی امر دستور می‌دهد که حق چاپ و نشر حفظ شود یا احتکار، امکان دارد در زمان شریعت از احتکار بعضی از کالاها جلوگیری شده

می‌خواییده تا آماده برای نماز شب شود. به این معنا عبادیات خیلی وسیع می‌شود و تا حدی که تا آن عارف بالله می‌تواند ادعا کند که اصلاً هیچ مباحی هم انجام نداده است.

● آیا احکام صادره از ولی امر احکام دین محسوب می‌شود یا از قبیل اعمال ولایت است؟ اگر از قبیل اعمال ولایت باشد که اینها را هم عقلای دنیا دارند و نیازی به این همه تفسیر نیست و اگر دین باشد به تعداد ولایت فقیهانی که در طول زمان پیدا می‌شوند، دین پیدا خواهیم کرد چون مصالح جامعه هر روز در حال تغییر است. نظر شما در این باره چیست؟

□ حکم دین اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که اطاعت ولی امر را واجب کرده و احکام صادره از ولی امر مصادیق این کبری هستند.

● اجازه بدهید یک بار دیگر سراغ سؤال اول خود برویم و ببینیم چگونه با دو معنای تأسیسی که حضرت تعالی فرمودید، مشکل احکام امضائی حل می‌شود؟ آیا همه مواردی که شارع در زمان خود تأیید کرده است در حق ما هم جاری است؟ و از طرف دیگر با قرارهای عقلایی جدید چه باید کرد؟

□ همه چیزهایی را که شارع در زمان خود تأیید کرده در حق ما هم جاری است مگر آنچه را ولی امر با حکم ولائی عوض کند یا بسبب تبدل مصداق، موضوع حکم عوض شود اما قرارهای عقلانی آنچه از آنها مصداق ظهورات آیات یا روایات را درست می‌کند مانند عقود جدید که مصداق اوفوا بالفقود می‌شوند، شرعی و ممضی خواهد بود و آنچه را که چنین نباشد ولی مصلحت در اجراء آن باشد، ولی امر امضاء خواهد کرد و در غیر این صورت اعتبار ندارد. والحمد لله رب العالمین

باشد ولی امروز از احتکار همه یا اکثر کالاها جلوگیری شود. یا مثلاً در مورد زکات، حق به نظر من آنست که در این موارد جا دارد ولی امر تغییراتی مطابق با روز بدهد (البته من در مقام فتوی دادن نیستم)، خلاصه قسم چهارم آن است که ما یک سری از مصالح و مفاسد را یا گاه بناهای عقلایی را اگر نتوانستیم به وجهی از وجوه سابق برگردانیم نظر یا یک بنایی زمان نصوص نبود که سکوت شارع دال بر امضا باشد یا مثلاً در ظهورات الفاظ نصوص دخالت کند؛ خوب در این صورت ولی امر داریم و جامعه بدون ولی امر نمی‌تواند زندگی حقیقی خود را بیابد. آن وقت ولی امر در این گونه جاها دخالت می‌کند دخالت آن هم به معنای جعل است نگوییم جعل برای خدا و پیغمبر است به این چه مربوط است، چون در مواردی هم این حق برای اوست. یعنی شرع کبری را داده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنیم خدا و رسول و ولی امر را بعد مصداق آن این است و یا امر می‌کند که زکات بدهید.

حال مصداق زکات چه چیزی می‌تواند باشد و هر چه هست، از مصادیق اطاعت و عبادت می‌شود؛ همه اینها عبادت به معنای عام می‌شود چون که ما عبادت را معنای عام می‌کنیم. نقل است از مرحوم مقدس



اردبیلی که ۴۰ سال از عمر او گذشت حتی یک مباح انجام نداده این کارهای ما یعنی خوردن و خرامیدن را انجام می‌داده ولی مباح انجام نمی‌داده چگونه؟ به این صورت که برای همه امور مباح نیت قربت می‌کرده